

# انجیل ثروت

اندرو کارنگی





آموزشکده آنلاین  
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative  
*for civic education*

<http://www.eciviced.org>

---

انجیل ثروت (The Gospel of Wealth)

---

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

---

اندرو کارنگی (Andrew Carnegie)

---

مجله نقد و بررسی شمال آمریکا (North American Review)،  
شماره ۳۹۱، ژوئن ۱۸۸۹

---

نقاشی روی جلد: Suprematism اثر کازمیر مالویچ

---

ترجمه: آموزشکده توانا (آموزشکده آنلاین برای جامعه مدنی ایران)

## e-collaborative for civic education

ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند. ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که میشمار صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثیر گرای و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند، است. ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گرد آوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد. سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمارصادقی

اکبر عطری

M. Memaradehgi

Akbar Attari

# فهرست

۹

انجیل ثروت

## انجیل ثروت

مشکل عصر ما توزیع صحیح ثروت است، تا عقد اخوت که فقیر و غنی را در رابطه‌ای متعادل به هم پیوند می‌زند همچنان برقرار بماند. وضعیت زندگی بشر در چند سده اخیر نه تنها تغییر کرده که در آن انقلابی پدید آمده است. در روزگاران پیش تفاوت اندکی میان نجبا در مسکن و طرز لباس پوشیدن و خوراک و محیط ایشان با خدمتکاران‌شان وجود داشت. وضع زندگی بومیان آمریکا امروز شبیه مردمان متمدن آن روزگاران است. وقتی از قبیله سو<sup>۱</sup> دیدن می‌کردم مرا به چادر رئیس هدایت کردند. وضع چادر او در ظواهر همان بود که وضع چادر فقیرترین جنگجویان‌اش و حتی چیزهایی هم که فرق داشت پیش پا افتاده بود. تضاد میان قصر میلیونرها و کلبه کارگران چنانکه امروز در میان ما دیده می‌شود خود نشانگر میزان تغییراتی است که در جریان تمدن پیش آمده است.

این تغییر را نباید تقبیح کرد بلکه باید از آن استقبال کرد چرا که بسیار سودمند است. این تغییر برای ترقی بشر خوب نه که حیاتی است که خانه برخی کسان جایگاه همه نوع از بهترین انواع هنر و ادب باشد و نخه هر چه که محصول تمدن است در

---

1. Sioux

آن گرد آید تا اینکه خانه هیچکس چنین نباشد. این خرق عادت و عرف چشمگیر بسیار بهتر است از فلاکت عمومی. بدون ثروت کسانی چون ماسیناس<sup>۱</sup> در وجود نخواهند آمد. «ایام خوش قدیم» ایام خوشی در قدیم نبود. نه خواجگان و نه بندگان وضع شان به خوبی امروز نبود. عودت به وضعیت قدیم برای هر دو گروه فاجعه‌بار خواهد بود - دست کم نه برای آنان که در خدمت دیگران‌اند - و با خود تمدن را جارو خواهد کرد و برد. اما اینکه تغییرات حادث شده به خوبی ختم شود یا به بدی این دیگر برعهده ما است. ما قادر به تغییر این مسیر نیستیم بنابراین این تغییرات را باید پذیرفت و از آن به بهترین وجه استفاده کرد. موجب اتلاف وقت است اگر به انتقاد از چیزی پردازیم که گریزناپذیر است.

آسان است که ببینیم این تغییرات چگونه پدید آمد. ترسیم یک نمونه تقریباً برای روشن شدن هر مرحله از تغییرات کفایت می‌کند. در تولیدات کارگاهی تمام قصه را می‌بینیم. وضع این کارگاه‌ها به همه انواع صنایع بشری، که در نتیجه اختراعات عصر علم رونق یافته و گسترش پیدا کرده، قابل تعمیم است. محصولات پیش از این عصر در کارگاه‌های خانگی یا مغازه‌های کوچک که بخشی از محل سکونت افراد بود ساخته می‌شد. استاد و شاگردان اش پهلو به پهلو هم کار می‌کردند و شاگردان چه بسا با استاد زندگی می‌کردند و بنابراین در شرایط یکسانی به سر می‌بردند. وقتی این شاگردان خود استاد کار می‌شدند تغییرات اندکی در شیوه زندگی شان صورت می‌گرفت یا اصلاً تغییری پیدا نمی‌شد و آن‌ها هم به نوبه خود دیگر شاگردان را به شیوه معمول تربیت می‌کردند. به طور کلی، برابری اجتماعی و حتی برابری سیاسی (میان استاد و شاگرد) وجود داشت چرا که دست اندر کاران صنعت صدای چنانی در دولت نداشتند اگر اصلاً داشتند.

اما نتیجه چنین وضعی در ساخت ابزارها محصولاتی ابتدایی با قیمت بالا بود. امروزه جهان کالاهایی می‌تواند تولید کند که کیفیتی عالی دارند و با بهایی عرضه می‌شوند که حتی برای نسل قبل هم باورنکردنی است. در دنیای تجارت هم علل مشابه به نتایج مشابه انجامیده است و نوع بشر از آن منتفع شده است. فقرا امروز از چیزهایی برخوردارند که ثروتمندان دیروز نمی‌توانستند داشته باشند. آنچه زمانی تجملات دانسته می‌شد امروز به ضروریات زندگی تبدیل شده است. کارگران اکنون آسایشی دارند که زمین‌داران چند نسل قبل داشتند. کشاورز امروز از زمین‌دار آن دوره تجملات بیش تری دارد و بهتر می‌پوشد و در مسکن بهتری زندگی می‌کند.

۱. Maecenas شاعر و سیاستمدار ثروتمند رومی که حامی ادبیات بود و از جمله حامی ویرژیل و هوراس.

زمین دار هم امروز اثاثیه هنری تر دارد و کتاب‌ها و تابلوهایی که کمیاب تر از چیزهایی است که شاهان در آن زمان می توانستند داشته باشند.

بهایی که ما برای این تغییرات سودمند می پردازیم بی هیچ تردید سنگین است. ما هزاران کارگر را در کارخانه، در معادن، در دفاتر حسابداری جمع می آوریم که کارفرما آن‌ها را کم می شناسد یا اصلاً نمی شناسد و برای آن کارگران نیز کارفرما در هاله‌ای افسانه‌ای فرو رفته است. هر مرادهای بین آن‌ها از فاصله‌ای بعید است. «کاست»های متصلب شکل می گیرند و طبق معمول عدم شناخت دو طرف از هم موجب عدم اعتماد آن‌ها به یکدیگر می شود. هر کاست فاقد همدلی با کاست دیگر است و آماده است که به هر چیزی که آن را تحقیر کند اعتبار دهد. طبق قانون رقابت پذیری و به صرفه‌سازی، کارفرمایان هزاران نفر مجبورند به سختگیرانه‌ترین قواعد صرفه‌جویی تن دهند که نرخ دستمزد کارگر شاخص‌ترین آن است و اغلب بین کارگر و کارفرما شکاف افتاده چنانکه میان سرمایه و کار و غنی و فقیر. جامعه بشری دارد تجانس خود را از دست می دهد.

بهایی که جامعه برای قانون رقابت می پردازد، همچون بهایی که برای آسایش ارزان و تجملات می دهد نیز سنگین است اما فواید این قانون باز هم بزرگتر است. چرا که به خاطر این قانون است که ما به توسعه شگفت آور مواد نایل شده‌ایم که به نوبه خود ارتقای شرایطمان را به همراه می آورد. اما فارغ از اینکه این قانون مطوع است یا نیست، این را باید گفت، - چنانکه در باره تغییر در وضعیت بشری گفتیم - این قانون هست و ما نمی توانیم از آن تن بزنیم. هیچ جانشینی برای آن نداریم و هر چند که این قانون می تواند گاهی اوقات برای برخی افراد سخت باشد، اما به نفع نوع بشر است. زیرا تضمین می کند که قوی‌ترین از هر بخشی باقی بماند. از این رو، ما این وضعیت یعنی نابرابری بزرگ محیطی، تجمع فعالیت‌های خرید و فروش، صنعتی و تجاری، در دست گروهی کوچک و حاکمیت قانون رقابت میان آن‌ها را می پذیریم و از آن استقبال می کنیم و باید خود را با آن تطبیق دهیم چون نه تنها برای ترقی نوع بشر سودمند است که حیاتی است.

با پذیرش این مساله آنچه در پی می آید این است که باید میدان وسیعی برای فعال ساختن توانایی‌های خاص در بازرگانی و تولیدات صنعتی برای کسانی که در میزان انبوه کار می کنند وجود داشته باشد. این که استعدادهای سازماندهی و مدیریت در میان افراد کمیاب است با این واقعیت تایید می شود که وقتی کسی صاحب چنین استعدادی باشد همیشه امتیازات بسیاری کسب می کند فارغ از اینکه کجا است یا تحت چه قوانین و شرایطی قرار دارد. کسی که صاحب تجربه در کار است همواره

مرد آن کار شناخته می‌شود و خدمات او را می‌توان با شریک کردن او به دست آورد چرا که در این شراکت مساله اصلی استعداد او است و مساله میزان سرمایه‌اش به ندرت می‌تواند محل اعتنا باشد؛ زیرا که چنین مردانی به زودی سرمایه می‌آفرینند حال آنکه بدون استعدادی که برای این کار در بایست است سرمایه به زودی از دست می‌رود.

چنین مردانی به شرکت‌ها و موسساتی علاقه‌مند می‌شوند که میلیون‌ها دلار صرف می‌کنند و فقط به بهره ساده‌ای روی سرمایه‌ای که صرف شده فکر می‌کنند. طبیعی است که درآمد این موسسات باید از هزینه‌هایشان بیش تر باشد و به انباشت ثروت برسند. هیچ راه میانه‌ای برای این مردان وجود ندارد زیرا تولیدات صنعتی بزرگ یا محاسبات تجاری وقتی دست کم بهره‌ای روی سرمایه خود به دست نیاورند به زودی ورشکست خواهند شد. در این کار یا باید پیش رفت یا عقب خواهی افتاد؛ در جازدن غیرممکن است. این شرط اساسی موفقیت کار است که باید سودآور باشد یعنی حتی با وجود به دست آوردن بهره سرمایه، سود هم ایجاد کند. این قانون است، قانونی به همان استحکام دیگر قوانین که کسانی که چنین استعدادی را دارا هستند، تحت قواعد بازی آزاد نیروهای اقتصادی، باید به ضرورت به درآمدی برسند که خیلی زود بیش تر از آن خواهد بود که بتوانند در حد معقول برای خود صرف کنند؛ و این قانون هم مثل آن قوانین دیگر به حال نوع بشر سودمند است.

مخالفت با بنیادهایی که جامعه بر آن بنا شده است، موجب نظم نیست زیرا وضعیت نوع بشر با تکیه بر همین بنیادها از هر چه پیش تر آزموده بهتر بوده است. از تاثیر هر ایده جایگزین جدیدی که پیش نهاده می‌شود نمی‌توان مطمئن بود. سوسیالیست‌ها یا آنارشیست‌ها که در پی براندازی وضعیت حاضر هستند باید به مثابه حمله‌کنندگان به این بنیادها که تمدن بر آن استوار است ارزیابی شوند. چرا که تمدن از روزی آغاز شد که مردان کاری و توانای صنعت به هم‌قطاران تن‌آسان و بی‌لیاقت خود گفتند «اگر شما یان نمی‌کارید، شما یان نخواهید دروید» و اینچنین بود که کمونیسم بدوی با جدا کردن زنبورهای نر بی‌حاصل از زنبورهای عسل پایان یافت.

کسی که به مطالعه این موضوع می‌پردازد به زودی با این نتیجه مواجه می‌شود که تمدن وابسته به مقدس بودن مالکیت است - حق کارگر برای حفظ چند صد دلاری که در حساب پس‌انداز بانکی خود دارد و به همان میزان حق مساوی میلیونر بر دارایی چند میلیونی‌اش. آن‌ها که کمونیسم را همچون جایگزین این اصالت فرد مستحکم ارائه می‌کنند جوابشان این است: نوع بشر آن را آزموده است. همه ترقی حاصل شده از عهد بربریت تا امروز ناشی از کنار گذاشتن این ایده است. از انباشت



ثروت به دست کسانی که توانایی و شوق تولید آن را داشته‌اند نه شر که خیر برای نوع بشر حاصل شده است.

اما اگر بپذیریم که برای یک لحظه بهتر است که نوع بشر بنیاد کنونی جامعه خود یعنی اصالت فرد را ترک کند، و بگوییم که این ایده آل شرافتمندانه تری است که آدمی باید نه تنها برای خودش که برای برادری با هم قطارانش کار کند و آنچه را که به دست می‌آورد با آن‌ها شریک شود، و به ایده سوئدنبِ رگ<sup>۱</sup> از بهشت جامه عمل بپوشد، جایی که به قول او فرشتگان سعادت خود را از آن می‌گیرند که نه برای خود بلکه برای یکدیگر کار کنند، حتی با قبول همه این‌ها پاسخ مکفی این است که این تکامل نیست، انقلاب است. این ایده متضمن تغییر طبیعت بشر است که خود کاری بسیار طولانی است حتی اگر گیریم که تغییر خوبی باشد که نمی‌دانیم. این چیزی نیست که در روزگار ما یا عمر ما عملی شود. حتی اگر به لحاظ تئوری مطلوب باشد به طبقه جامعه‌شناختی دیگری تعلق دارد که بسیار طول می‌کشد تا پدید آید.

وظیفه ما در چارچوب چیزی است که هم اکنون عملی باشد و بتوان گام بعدی آن را در روزگار ما و نسل ما برداشت. این تبهکاری است که نیروی خود را برای ریشه‌کن ساختن چیزی تلف کنیم وقتی که همه آنچه می‌توانیم با تکیه به منافع و امکان تحقق بخشیم آن است که درخت جوان بشریت را طوری بار آوریم که در همین شرایط فعلی در جهت مطلوب‌تر رشد کند و ثمره نیکو دهد. این هم تبهکارانه است که به نایب ساختن برترین انواع بشر ترغیب کنیم چرا که نتوانسته‌اند به ایده آل ما که ویران کردن اصالت فرد، مالکیت خصوصی، قانون انباشت ثروت، و قانون رقابت است موفق شود. چرا که این‌ها بالاترین دستاوردهای تجربه بشری است و خاکی است که جامعه تاکنون در آن بهترین ثمرات خود را به بار آورده است. شاید این قوانین گاهی ناعادلانه و دور از برابری عمل کرده باشند، و به چشم ایده‌آلیست‌ها ناکامل باشند، با اینهمه، مثل همان برترین افراد بشر، این قوانین هم ارزشمندترین چیزی است که بشریت تاکنون توانسته حاصل کند.

پس ما با شرایطی روبرو هستیم که بهترین منافع نوع بشر را ترویج می‌کند اما به ناگزیر ثروت را به شمار اندکی اختصاص می‌دهد. تا اینجا با قبول شرایط چنانی که هست می‌توان آن را واریسی کرد و به این نتیجه رسید که خوب است. سوالی که مطرح می‌شود - و اگر آنچه تا اینجا گفتیم درست باشد، این تنها سوالی است که باید به آن پاسخ بدهیم - این است که: نظام مناسب توزیع ثروت بعد از آنکه قوانین

۱. Swedenborg، ایمانوئل سوئدنبِ رگ (۱۶۸۸-۱۷۷۲ میلادی) دانشمند، متاله و فیلسوف سوئدی و

مؤلف کتاب بهشت و دوزخ

سازنده تمدن آن را در اختیار شمار اندکی قرار داد چیست؟ و برای این سوال بزرگ است که من معتقدم جوابی حقیقی دارم. روشن است که اینجا صحبت از ثروت است نه حد متوسطی از نقدینه که به دنبال سال‌ها تلاش پس‌انداز شده باشد و عوایدی دارد که برای مراقبت و تحصیل اعضای خانواده‌ها ضروری است. این ثروت نیست؛ توانمندی است و حصول آن باید هدف همگان باشد.

اما صرف کردن درآمد مازاد سه حالت می‌تواند داشته باشد: می‌تواند برای خانواده متوفی باقی بماند، یا طبق وصیت‌نامه برای منظورهای عام‌المنفعه اختصاص یابد، و یا نهایتاً در دوره حیات صاحبان ثروت توزیع و تقسیم شود. بر اساس حالت اول و دوم پیش‌تر ثروت دنیا به دست گروه کوچکی می‌رسد و این تا به حال صورت اصلی انتقال ثروت بوده است. اجازه دهید این سه حالت را یک‌بار واریسی کنیم.

اولی نابخردانه‌ترین روش است. در کشورهای سلطنتی، بخش اعظم املاک و ثروت برای پسر بزرگ باقی می‌ماند تا نخوت پدر با این فکر رضایت یابد که نام و عنوانش بی‌کم و کاست به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. وضعیت این طبقه در اروپا تا امروز عبرت‌آموز بیهودگی این امیدها و جاه‌طلبی‌ها است. میراث‌بران به خاطر نادانی‌ها خود یا به خاطر افت قیمت املاک به فقر و فاقه می‌افتند. حتی در بریتانیای کبیر قوانین سخت برای اختصاص دادن ارث (به اعضای خاصی از خانواده) باز هم چاره‌گر وضع طبقه میراث‌خوار نبوده است. خاک بریتانیا به سرعت به دست غریب‌ها می‌افتد.

تحت حاکمیت نهادهای جمهوریخواه تقسیم‌داری‌ها میان فرزندان منصفانه‌تر شده است اما سوالی که برای هر فرد خردمندی در هر سرزمینی پیش می‌آید این است: چرا افراد باید ثروت بزرگی برای فرزندان خود باقی بگذارند؟ اگر این کار به خاطر تعلق خاطر به آن‌ها است آیا این عاطفه‌ای خطا کار نیست؟ مشاهده به ما می‌آموزد که به طور کلی، برای فرزندان خوب نیست که چنین بار سنگینی بردارند. چنانکه برای دولت هم خوب نیست. فراتر از تدارک منابع عایدی معقولی برای همسر و دختران، که در صورت تدارک باید واقعا متناسب و معقول باشد، برای فرزندان ذکور می‌توان تردید داشت؛ چرا که دیگر قابل تردید نیست که باقی گذاشتن میراث بزرگی از نقدینه اغلب اوقات در جهت آسیب رساندن به دریافت‌کننده عمل می‌کند تا در جهت خیر و منفعت او. مردان خردمند خیلی زود به این نتیجه می‌رسند که میراث بزرگ تامین‌کننده بهترین منافع اعضای خانواده‌شان و دولت نیست و استفاده نابه‌جایی است از امکاناتی که دارند.

این بدان معنی نیست که پدرانی که نتوانسته‌اند پسران خود را چنان تربیت کنند

که برای خود زندگی بسازند باید آن‌ها را در فقر به امان خدا رها کنند. اگر پدری پسران خود را با نظر به زندگی بی‌تحرک آن‌ها دارای توان سرپرستی (خانواده) ببیند یا اصولاً بر این شیوه بسیار ممدوح عمل کرده باشد که در آنان عقایدی تلقین کند تا برای منافع عامه کار کنند بدون اینکه به وضع خاص (و خانوادگی) خود تکیه کنند، آنگاه البته وظیفه پدر است که برای ایشان میراث معتدل تدارک ببیند. نمونه‌هایی از پسران میلیونرها داریم که از داشتن ثروت پدر به تن آسانی خو نکرده‌اند و با وجود ثروتمند بودن همچنان به خدمات بزرگی به جامعه مشغول‌اند. چنین کسانی مایه خیر و برکت‌اند اما همانقدر که مطلوب‌اند متأسفانه همانقدر هم نادرند. با این وجود، این قاعده است نه استثنا که مردان باید نتیجه معمول باقی گذاشتن نقدینه عظیمی برای ورثه را ملاحظه کنند و آن را در تصمیم خود در نظر بگیرند. مرد خردمند زود با خود خواهد گفت: «من با باقی گذاشتن دلار قهار پسرم را به لعنت دچار خواهم ساخت.» و نزد خویش می‌پذیرد که نه رفاه فرزندان‌اش بلکه غرور خانوادگی است که او را به باقی گذاشتن این میراث گرانبها ترغیب می‌کند.

و اما درباره حالت دوم که باقی گذاشتن ثروت برای استفاده عامه است، می‌توان گفت که این فقط زمانی برای انتقال ثروت صادق است که فرد بخواهد تا دم مرگ صبر کند تا خیری از او به دنیا برسد. وانگهی معلوم نیست که دانستن نتایج باقی نهادن ارثیه بزرگ کسی را ترغیب کند که به خیری که پس از مرگ از او به دیگران می‌رسد دل بندد. مواردی که هدف واقعی وصیت‌کننده محقق نشده کم نیست چنانکه مواردی که خواسته‌های واقعی او نادیده گرفته شده است. در بسیاری از موارد ارثیه باقی نهاده چنان استفاده شده است که به یادگاری از بلاهت صاحب ارث بدل شده است.

خوب است که به یاد داشته باشیم این کار همان مقدار توانایی لازم دارد که در استفاده از ثروت برای اینکه واقعا به حال جامعه مفید باشد لازم است. اضافه بر این، می‌توان به درستی گفت که هیچ کسی را به خاطر آنچه نمی‌تواند به انجام‌اش کمک رساند تمجید نمی‌کنند همانطور هم هیچ کسی نمی‌تواند انتظار تشکر داشته باشد وقتی که ثروت‌اش را تنها موقع مرگ به جامعه اختصاص می‌دهد. منصفانه است که درباره چنین افرادی که نقدینه بزرگی از خود به جای می‌گذارند تصور شود که اگر می‌توانستند ثرویشان را با خود ببرند اصلاً ثروتی باقی نمی‌گذاشتند. چنین یادکردی چیزی نیست که یاد نیک پنداشته شود چرا که در ارمان ایشان برای جامعه لطفی نیست. جای تعجب نیست که چنین ماترک‌هایی اینقدر بی‌برکت به نظر رسد. - تصرف هر چه بیش تر املاک بزرگ، باقیمانده از متمولان متوفی، به خاطر مالیات

نشانه امیدبخشی از رشد تغییرات عبرت آموز در افکار عامه است. ایالت پنسیلوانیا اکنون - به جز برخی موارد استثنایی - یک دهم املاک بازمانده از شهروندان را تصرف می کند. بودجه تازهای که دولت بریتانیا به پارلمان تقدیم کرده در بردارنده پیشنهادی برای افزایش مالیات پس از فوت است؛ و از همه مهمتر، مالیات جدید قرار است تصاعدی باشد. از میان انواع مالیات این یکی از همه خردمندانه تر است. مردانی که تمام عمر به جمع کردن نقدینه های بزرگ مشغول اند، که استفاده مناسب از آن برای اهداف عام المنفعه اسباب خیر جامعه است، باید بدانند که جامعه، در قالب دولت، نمی تواند از سهم مناسب خود از ثروت ایشان محروم شود. با سنگین گرفتن مالیات املاک در زمان فوت، دولت نکوهش خود را حیات بی سود میلیونرهای خودخواه نشان می دهد.

مطلوب این است که ملت ها در این جهت پیش تر روند. قطعا به دشواری می توان برای سهم عمومی از املاک ثروتمندان پس از فوت شان مرزی در کار دولت گذاشت؛ و روشن است که مالیات های املاک باید تصاعدی باشد و از مبالغ معقول برای بازماندگان چیزی نستاند اما برای مبالغ باد کرده به سرعت افزایش یابد تا وقتی دست کم به دفینه ثروتمند میلیونر، مثل شایلاک (در بازرگان ونیزی شکسپیر)، برسد.

« ... آن نیمه دیگر

به خزانه امن دولت واریز می شود.»

چنین سیاستی ابزار قدرتمندی است تا اهل ثروت را قانع کند که ثروت خود را در زمان حیات شان توزیع کنند. هدفی که جامعه باید همواره آن را پیش نظر داشته باشد چرا که پرمترترین هدف برای عامه همین است. نیازی نیست که بیم از آن داشته باشیم که این سیاست ریشه کسب و کار را می خشکاند و باعث می شود این کسان کمتر به انباشت ثروت علاقه نشان دهند. چون برای طبقه ای که جاه طلبی اش این است که ثروت بزرگتری باقی گذارد و بعد از مرگ از او یاد شود، این سیاست توجه بیش تری بر خواهد انگیخت و قطعا جاه طلبی مناسبتری برای نجیب زادگان خواهد بود تا اینکه بخواهند مبالغی کلان از ثروتشان به دولت بپردازند.

تنها یکی از حالت های دیگر استفاده از ثروت های بزرگ باقی می ماند. اما در این حالت ما پادزهری واقعی برای نابرابری موقتی توزیع ثروت داریم و سازگاری میان اغنیا و فقرا - که قلمرو هارمونی اجتماعی است - ایده آلی که قطعا از آنچه کمونیست ها می گویند متفاوت است؛ چرا که این حالت تکامل بیش تری در وضع فعلی است نه برانداختن تمدن مان. این حالت بر پایه بالاترین معیار اصالت فرد در

زمانه ما قرار دارد و از افراد خواسته می‌شود که به تدریج و در هر زمان که دوست دارند آن را به موقع اجرا بگذارند. با اجرای این حالت ما دولتی ایده‌آل خواهیم داشت که در آن ثروت مازاد گروهی اندک به دارایی مردم بسیار - در بهترین معنای آن - تبدیل می‌شود زیرا برای خیر مشترک توزیع شده است و این ثروت که از دست گروهی اندک به جامعه رسیده، می‌تواند نیرویی به مراتب قوی‌تر برای تعالی نوع بشر بسازد تا اینکه بخواهد در مقادیر اندک به دست خود مردم برسد. حتی فقیرترین کسان می‌توانند این را ببینند و موافق باشند که مبالغ کلانی که با همت برخی از هموطنان آن‌ها جمع شده و برای اهداف عام‌المنفعه خرج می‌شود و از آن توده‌های مردم به طور اصولی بهره‌مند می‌شوند، ارزشمندتر است تا اینکه بین فقرا در طول سال‌های زیاد و در مبالغ ناچیز توزیع شود.

اگر در نظر آوریم که چه نتایجی از انستیتوی علمی کوپرا<sup>۱</sup> مثلاً برای بخش قابل توجهی از افراد نادر در نیویورک حاصل آمده است، و آن را مقایسه کنیم با میزان خیر و منفعتی که ممکن بود از حالتی دیگر به دست آید که در آن آقای کوپر همین مقدار پول را (که صرف راه‌اندازی انستیتو کرده) در طول حیات‌اش به عنوان دستمزد، یعنی بهترین صورت توزیع پول، برای کار و نه خیریه، به مردم می‌داد، می‌توانیم تخمینی به دست آوریم از امکاناتی که در همین قانون فعلی انباشت ثروت برای بهبود وضع بشر نهاده شده است. اگر بیش‌تر این پول در مقادیر اندک بین مردم توزیع می‌شد، برای شکم‌چرانی و اسراف در آن تلف می‌شد، و محل تردید بود که اصلاً این پول به بهترین استفاده‌اش رسیده یعنی برای آسایش اهل خانه صرف شده و نتیجه‌ای برای هم‌نوعان به مثابه هم‌نوع حاصل کرده است. همه این‌ها را مقایسه کنید با مردمی که نسل به نسل از انستیتوی کوپر بهره‌مند شده‌اند و خواهند شد. خوب است که مبلغان خشونت و تغییرات رادیکال در این موضوع نیک بیاندیشند.

می‌توانیم مثال دیگری هم بیاوریم؛ مثلاً وصیت آقای تیلدن<sup>۲</sup> که پنج میلیون دلار برای تأسیس یک کتابخانه رایگان در شهر نیویورک گذاشت. گرچه نمی‌توان از گفتن این موضوع خودداری کرد که داوطلبانه نبود. چقدر بهتر بود اگر آقای تیلدن سال‌های آخر عمرش را به اداره درست این مبلغ کلان می‌پرداخت و کشمکش قانونی یا دیگر عوامل تاخیر (در اجرای وصیت‌اش) نمی‌توانست در هدف او تأثیری داشته باشد. اما اجازه بدهید فرض کنیم که میلیون‌ها دلار آقای تیلدن سرانجام

۱. Cooper انستیتو کوپر برای مطالعات علمی در حوزه پزشکی و بهداشت عمومی

2. Tilden

وسیله‌ای می‌شود که این شهر دارای کتابخانه عمومی آبرومندی شود و جایی باشد که گنجینه‌های عالم که در خلال کتاب‌ها پنهان است به روی همه و همیشه باز باشد بدون اینکه پولی پرداخت کنند و این چقدر گران‌بها است. با نظر به خیر آن بخشی از هم‌نوعان که در جزیره منهن و اطراف آن زندگی می‌کنند آیا منافع همیشگی این کار بهتر نیست از اینکه این میلیون‌ها دلار در مقادیر کوچک به دست توده‌ها می‌رسید؟ حتی سرسخت‌ترین مبلغان کمونیسم هم باید با نظر به این موضوع (در عقاید خود) تردید کنند. بیش‌تر آن‌هایی که اهل فکر هستند چه بسا هیچ تردیدی به هیچ صورتی (در منافع این روش) نخواهند داشت.

فرصت‌های ما در حیات محدود و ناچیز است، افرمان وسعت ندارد، و بهترین کارهای ما از نقص پیراسته نیست، اما مردان ثروت باید برای یک موهبت ذی‌قیمت شاکر باشند. آن‌ها در طول حیات خود این قدرت را دارند که مشغول سازمان دادن امور خیری باشند که توده هم‌نوعان ایشان از آن منافع پایدار خواهند داشت و از این رو زندگی این ثروتمندان نیز عزت‌مند خواهد بود. بالاترین درجه حیات احتمال نه از راه تقلید زندگی عیسی مسیح چنانکه کنت تولستوی تعلیم می‌دهد به دست می‌آید، بلکه در عین اتکا به روح تعالیم مسیح، با درک و قبول وضعیت تغییر یافته در این عصر به دست آمدنی است و اتخاذ شیوه‌هایی از اظهار این تعالیم که با وضعیت تغییر یافته‌ای که در آن می‌زییم متناسب باشد؛ یعنی که همچنان در حال خدمت در جهت خیر هم‌نوعانمان باشیم که اساس زندگی مسیح و تعلیمات او است اما در منش متفاوتی این خدمت را به انجام رسانیم.

به این ترتیب، این وظایف مردان ثروت خواهد بود: نخست اینکه نمونه‌ای از زندگی افتاده حال و دور از فخر فروشی و بی‌اعتنا به خودنمایی و ولخرجی باشند، خواسته‌های معقول و مشروع کسانی که به ایشان وابسته‌اند را برآورده سازند، و پس از آن هر چه عایدی مازاد دارند را به سادگی همچون اموال صندوق امانت در نظر بگیرند که از آن‌ها خواسته شده امین آن باشند و کاملاً مقید باشند و وظیفه خود بدانند که این امانت را به شیوه‌ای صرف کنند که بر اساس قضاوت شخصی خودشان راه سنجیده برای تامین بیش‌ترین منافع برای جامعه باشد. مرد صاحب ثروت به این ترتیب کارگزار و معتمد برادران فقیر خود خواهد شد که برای خدمت به آن‌ها و بالاترین خردمندی و تجربه را به کار می‌گیرد تا این ثروت را اداره کند و برای ایشان خدماتی ارائه کند بهتر از آنچه خود آن‌ها می‌توانستند برای خودشان انجام دهند.

اینجا ما با مشکلی روبرو می‌شویم در تعیین اینکه نقدینه معقول برای اختصاص دادن به خانواده چقدر است. چه چیزی افتاده حال محسوب است و چه چیزی پرهیز

از خودنمایی است و آزمون ولخرجی کدام است. در این امر باید معیارهای مختلفی را در شرایط متفاوت در نظر گرفت. جواب کلی این است که تعیین مقدار معین غیرممکن است چنانکه نمی‌توان اقدامات معینی را برای تعریف منش شایسته و ذوق والا و یا قواعد تناسب مشخص کرد. اما با وجود این، این‌ها اصولی است شناخته شده گرچه قابل تعریف نباشد. نظر عامه خیلی زود تشخیص می‌دهد که چه رفتاری این اصول را مخدوش می‌کند. در مورد ثروت هم همینطور است. قواعدی که برای ذوق مطبوع در نحوه لباس پوشیدن مردان و زنان وجود دارد اینجا مصداق دارد. هر آنچه که کسی را توی چشم‌ها بیاورد قانون را نقض کرده است. اگر خانواده‌ای عمدتاً برای خودنمایی‌هایش شناخته شود و خانه پرتجمل و میز و اثاث گران‌قیمت داشته باشد و یا مبالغ کلان برای جلوه‌گری در هر صورتی صرف کند، و این امور شاخص اصلی آن باشد، خیلی دشوار نخواهد بود که طبع و فرهنگ آن خانواده را بسنجیم. به همین ترتیب در مورد نحوه استفاده یا سوءاستفاده از مازاد ثروت‌اش، بخشندگی‌اش، همکاری‌اش در امور عام‌المنفعه هم می‌توان قضاوت کرد یا در مورد تلاش بی‌وقفه در جمع کردن مال و ثروت تا آخر و اینکه ثروت‌اش را اداره و توزیع می‌کند یا به ارث می‌گذارد. حکم این موارد با بهترین و روشن‌گرانه‌ترین نظر عامه است. جامعه قطعاً قضاوت خود را می‌کند و قضاوت جامعه غالباً اشتباه نیست.

به بهترین استفاده‌هایی که می‌توان از ثروت مازاد کرد پیش‌تر اشاره شد. کسانی که ثروت خود را به درستی توزیع می‌کنند باید حتماً درباره یکی از موانع جدی بهبود وضع بشری مراقب باشند و آن نیکوکاری بدون تبعیض است. به حال نوع بشر مفیدتر است اگر میلیون‌ها پول اصحاب ثروت به دریا ریخته شود تا اینکه در ترغیب کاهلان و می‌خوارگان و بی‌لیاقت‌ها صرف شود. از هر هزار دلاری که امروز برای به اصطلاح امور خیریه صرف می‌شود، ۹۵۰ دلارش با بی‌فکری خرج می‌شود. یعنی طوری که به گسترش شروری کمک می‌کند که قرار است آن‌ها را تقلیل دهد یا درمان کند. یک نویسنده سرشناس آثار فلسفی روزی می‌گفت که یک ربع دلار به مردی داده که سر راه او که به دیدار دوستی می‌رفت سبز شده و پول خواسته است. او از عادات این سائل هیچ چیز نمی‌دانست و اصلاً نمی‌دانست که او با این پول چه خواهد کرد گرچه همه قرائن حاکی از آن بود که این پول را در راه درست خرج نخواهد کرد. این نویسنده خود را شاگرد «هربرت اسپنسر»<sup>۱</sup> می‌داند، با اینهمه آن ربع دلاری که آن شب خیر کرده است، یحتمل آنقدر شر رساند که همه کمک‌های

۱. اسپنسر (۱۸۲۰-۱۹۰۳ میلادی) مهمترین شخصیت فکری در این دوره است. او که از معتقدان تکامل بود، اعتقاد به «بقای اصلح» داشت.

دیگر این نویسنده بی فکر برای خیر واقعی هم نمی تواند آن را جبران کند. چنین کسی فقط حس خود را ارضای کرده است و خود را از اسباب مزاحمت رهانده و این چه بسا خودخواهانه ترین و بدترین اقدام زندگی اش بوده است؛ و با حفظ احترام باید گفت لیاقت اش بیش از این نبوده.

در انجام کار خیر، مهمترین ملاحظه باید کمک به کسانی باشد که می توانند به خود کمک کنند؛ تهیه پاره‌ای از وسایل باشد که کسانی که طالب بهبود حال خود هستند از آن بهره ببرند؛ اعطای کمک به کسانی که مایل اند آن را اسباب ارتقای خود کنند. دستگیری شرط است نه انجام همه کارها برای طرف مگر به ندرت. نه فرد و نه جامعه بشری با اعطای همه چیز رشد نخواهد کرد. آن‌ها که شایسته دستگیری هستند، به استثنای موارد نادر، به ندرت درخواست کمک می کنند. افراد واقعا صاحب ارج هرگز درخواست نمی کنند به استثنای مواردی که حادثه‌ای اتفاق افتاده یا تغییری ناگهانی رخ نموده است. هر کسی البته مواردی از افراد را می شناسد که دستگیری موقت از آن‌ها به خیر واقعی ختم شده است و این طور موارد را از نظر دور نمی دارد. اما مقدار کمکی که می تواند فرد به فرد بدهد بالضرورة با عدم شناخت از شرایطی که به هر مورد مربوط است محدود می شود. تنها مصلح واقعی کسی است که مراقب و نگران است که مبادا به افراد بی لیاقت همان کمکی را بکند و حتی شاید بیش تر که به افراد لایق می کند. چرا که در اعطای صدقه چه بسا ضرری که با پاداش دادن به بی خیرها انجام می شود بیش تر از فضیلت خیرخواهی باشد.

مرد صاحب ثروت بنابراین محدود می شود به نمونه پیتر کوپر<sup>۱</sup>، خنوخ پرات<sup>۲</sup> از بالتیمور، آقای پرات از بروکلین، سناتور استنفورد<sup>۳</sup>، و دیگرانی چون اینان که می دانند بهترین راه بهره رساندن به شهر و دیارشان این است که نردبانی در حد توان خود برای کسانی نصب کنند که توان بالا رفتن دارند - پارک‌ها، وسایل استراحت عمومی که به فکر و جسم مردم کمک می کند، کارهای هنری که لذت بخش است و معلوم است به ذوق عمومی ارتقا می بخشند و موسسات عام المنفعه از انواع مختلف آن که بهبودی وضعیت عمومی مردم را حاصل می آورند. از این راه‌ها است که آن‌ها ثروت مازاد خود را با سنجیده ترین روش به توده‌های هم وطن و هم نوع خود بر می گردانند و خیر دایم نصیب ایشان می کنند.

و چنین است که «مشکل غنی و فقیر» چاره می شود. قوانین انباشت به حال خود

1. Peter Cooper

2. Enoch Pratt

3. Stanford



گذاشته می‌شود، قوانین توزیع نیز. اصالت فرد ادامه می‌یابد و میلیونرها هم خواهند بود اما به عنوان معتمد فقرا. در این دوره افزایش کلان ثروت آن‌ها طرف اعتماد جامعه خواهند بود. اما ثروت را برای جامعه اداره و توزیع خواهند کرد بهتر از آن که خود جامعه می‌توانست انجام دهد. بهترین مغزها به این ترتیب به مرحله‌ای از رشد بشری رسیده‌اند که می‌توانند به روشنی ببینند که هیچ راهی برای صرف ثروت مازاد معتبرتر از تکیه به دستان امین مردان بافکر نیست که سال به سال آن را برای خیر عامه به جریان اندازند. خورشید چنین روزی در کار برآمدن است. اما برای مدتی مردانی هستند که می‌میرند و صاحب سهم در تجارت‌های بزرگ‌اند و سرمایه آن‌ها نمی‌تواند بیرون کشیده شود یا نتوانسته است و عمدتاً برای استفاده عامه باقی می‌ماند؛ هر چند که نشانی از شفقت آن‌ها بر هم‌نوعانشان را با خود ندارد. این است که چنین مردانی که می‌میرند و میلیون‌ها دلار ثروتی که باید در طول حیات خود توزیع می‌کرده‌اند از خود به جای می‌گذارند، «بی‌آنکه کس بر ایشان بگرید، بی‌تجلیل و بی‌سرود»<sup>۱</sup> می‌میرند. چرا که مهم نیست ثروتی که نتوانسته‌اند با خود ببرند برای کدام مقصودی باقی گذاشته‌اند. در باره ایشان عموم مردم حکم خواهند کرد که: «آنکه چنین ثروتمند می‌میرد بی‌آبرو مرده است.»

این است در چشم من انجیل حقیقی ثروت که اطاعت از آن روزی به حل مشکل فقیر و غنی می‌انجامد «و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامند» (لوقا، ۱۴: ۲) به ارمغان خواهد آورد.

